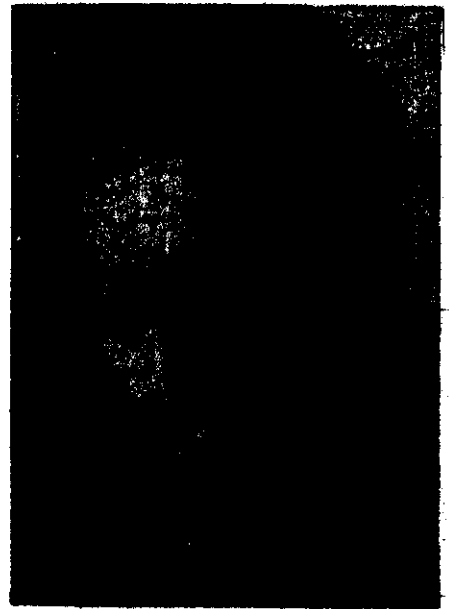


انفاق در اسلام

دربرسی آثار مالکیت ، مسئله بهره برداری از ملك ، بصورت سرمایه یکی از بنیادی ترین مسائل است.



فقها اینست که اصولاً شخص، مالک آن مقدار نمیشود، از همان اول که تولید میکند، یک مقدارش مال شخص است و یک مقدارش مال آن مصارف. ولی در مورد مالیاتهایی که حد و اندازه اش مشخص نیست انفاق های غیرمحدود که برحسب شرایط زمانی و مکانی فرق میکند تعیین میشود این نظر به در میان فقها سابقه ای ندارد. و قبحی نظر نداده که از آن اول این شخص مالکیتش مشروط است. یعنی به محض اینکه یک زمینه انفاق واجب پیش آمد رابطه مالکیت میان آن شخص و شی قطع میشود و منتقل میشود به او. (ما میگوئیم اختیار با اختیار، فرق دارد اختیاری که ما مطرح میکنیم مختار بودن انسان دارد حتی در معصیت و نافرمانی، ما میگوئیم انسان موجودی است که میتواند نگاه کند پس بر او واجب است که این کار را بکند ولی میتواند کار واجب را انجام ندهد، به این ترتیب وجوب تکلیفی، اختیار طبیعی و تکوینی انسان را از بین نمیرد) پس این مال، مال اوست، رابطه مالکیتش را هم دارد یک تکلیف واجب هم به دوش هست، میتواند از این تکلیف سرباززند و سرباززدن از این تکلیف موجب قطع رابطه حقوقی مالکیت میان او و شی نمیشود، میگوئیم میشود؟ (این کلمه اخلاقی را بگذاریم تکلیفی که با اخلاق مستحب اشتباه گرفته نشود تخلف تکلیفی) حتی کفر داشتن یک مسئله است و قطع رابطه حقوقی مالکیت یک مسئله دیگر است، میگویند شما اگر مالت را ندهی، به زندان میروی، ولی مالت مال خودت است پس کفر هم حتی میدهند، اما رابطه حقوقی ما مالکیتی میان او و مالکس را متزلزل نمیکند.

مهم اینست که دقت شود کدامیک از اینها منطقی تر و موجه تر است، چون در اقتصاد مسئله مهمی است ما اجمالاً میان «حجم حقوقی» یا

مطلب اینست که قههای ما در مورد زکات و خمس هم همین مطلب را مطرح میکنند و در اینجا اختلاف نظر دارند، در مورد مالیاتهایی که اندازه اش در شرع مشخص شده است. اینجا نظر عده زیادی اینست که اصولاً انسان مالک آن مقدار نمیشود و آن مقدار ملک مخصوص آن مصرفها است، ولی در مورد این چیزهایی که معین نشده

یکی از مسائل طرح شده در رابطه با آثار مالکیت ، حد آن است، آیا حدش این است که نیاز طبیعی تامین شود؟ یا حدش میانگین اجتماعی است؟ کدامیک؟

یعنی حقوقی که مقدر نیست، حقوقی که قدر و اندازه معین ندارد، در مورد آنها چنین نظری وجود ندارد. در مورد خمس و زکات میگویند، شخص از اول وقتی مالک میشود مالک $\frac{1}{5}$ میشود و $\frac{1}{5}$ کار تولیدی او که زاید بر نیازهای سالانه اش باشد ملک او اصلاً نیست، و لذا میگویند که اگر او آمد، و با کل این دو مرتبه کار اقتصادی انجام داد، که سوددهی دارد سود آن $\frac{1}{5}$ اصلاً میرود، جزو حساب او دیگر نمیرود، در مورد مالیاتهایی که حد و اندازه اش به صورت ثابت آمده، نظر بسیاری از

از بحث انفاق در اسلام دونوع میشود برداشت کرد:

۱- اینکه انسان از راههای صحیح مالک میشود و اموال از آن خود اوست، مال اوست و انفاق این مال بر او واجب است. برداشت جاری عمومی فقهای عامه و خاصه در زمینه این است، بنابر آیه «الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله...» مال، مال خودش است ولی انفاق میکند در راه خدا. وجوب انفاق سبب میشود که از مالکیت او خارج شود، چون انفاق یک وظیفه است. ولی رابطه مالکیت سرچای خودش محفوظ است. اگر تخلف کرد از این انفاق واجب، رابطه مالکیتش از بین نمیرود، بلکه یک خلاف دینی، یک خلاف وظیفه از او سرزده است.

۲- برداشت دیگر این است که بگوئیم اصولاً درجایی که انفاق بر او واجب میشود، رابطه مالکیت آن متزلزل میشود یعنی نوسان پیدا میکند. مثال: من یک چیزی را تولید میکنم، اگر هیچ نیاز و زمینه انفاق واجبی در جامعه نباشد، مالک همه آن هستم، به محض اینکه یک زمینه انفاق واجب پیدا شد، دیگر مالک همه آن نیستم، مالک آن مقداری هستم که زائد باشد بر انفاق واجب؟ آیا اینطور است یا برداشت اول درست است؟

در مورد «خمس» و «زکات» هم همین دو نظر وجود دارد. یک نظر اینکه مقدار معادل خمس و زکات اصلاً ملک شخص نیست و ملک مخصوص آن مصارف است. نظر دیگر اینکه ملک شخص هست و اگر تخلف کرد، تخلف از یک حکم تکلیفی کرده است.

(ما در اصطلاحات اسلامی، اصطلاحات گویاتری داریم، ۱- حکم تکلیفی ۲- حکم وضعی. «حکم تکلیفی» یعنی همان وظیفه، همان چیزی که در تعبیر اول گفتیم، حکم وضعی یعنی رابطه حقوقی.»



با اصطلاح دقیق وضعی و «حکم اخلاقی» یعنی حکم تکلیفی بینیم فرقی هست یا نه؟ یعنی آیا هر جا حکم تکلیفی به وجوب انفاق آندو حکم حقوقی و وضعی زوال مالکیت همراهش است یا نه؟ زوال مالکیت نیست، مالکیت سر جای خودش محفوظ است و اگر شخصی به حکم تکلیف عمل کرد آدمی است که خوب عمل کرده و اگر عمل نکرد آدمی است، که بد عمل کرده است. چه مکتب اقتصاد و چه علم اقتصاد همه درباره رابطه های حقوقی، بحث میکند. مکتب هم می آید، زیر بناهای حقوقی علم را میگوید و علم فعل و انفعال علمی بر پایه این اصول را میگوید، البته یک فرق دیگر هم هست:

مکتب آنچه را باید در اقتصاد باشد، میگوید، و علم آنچه را که هست تحلیل میکند یعنی شما رابطه بین علم و مکتب را باید از این دوسو نگاه کنید:

۱- مکتب آنچه باید باشد را میگوید و علم آنچه را که هست تحلیل میکند. ۲- مکتب می آید آن اصول کلی «باید باشد» را میگوید و علم می آید کیفیت تحقق بخشیدن علمی آنچه را که باید باشد، بیان میکند.

مثال: مکتب میگوید باید همه انسانهای یک جامعه از حداقل زندگی بهره مند باشند، این یک اصل مکتبی است یعنی هنوز واقعیت خارجی ندارد، یا علم می آید میگوید ما از نظر اجرائی، چه راههای عینی را میتوانیم، دنبال کنیم که بتوانیم به همه انسانهای یک جامعه حداقل نیازشان را بدهیم، باز اینجا علم است یعنی، علم درباره چیزی که هنوز نیامده است، ما کیفیت علمی تحقق بخشیدن به آنچه باید باشد را، بیان میکند. میگویند من بچه ام را باید متحرک بار بیآورم، این مکتب است یا علم؟ این مکتب است، حالا چگونه میخواهید او را عملاً متحرک بار بیآورید؟ این روش است و کار علم است، یعنی باید از تجربه هائی که دیگران درباره متحرک بار آوردن بچه دارند استفاده کنید، مثال میزنیم: آیا برای اینکه بچه من متحرک بار بیاید، راهش این است که دانما به او بگویم که بلند شو حرکت کن، یا راهش این است که انگیزه های حرکت را در برابر او قرار بدهم، و در او خود انگیزتگی ایجاد کنم. این را چه چیزی جواب میدهد علم یا مکتب؟

در کل بگوئیم که در مورد مسائل اقتصادی، حکم وضعی، حقوقی، حکم اخلاقی و تکلیفی مکسست از یکدیگر در یک حالتی جدا شوند. با بعضی ها که بحث میشود در زمینه وجوب بسیاری از تعدیل ها میگویند این وجوب یک وجوب تکلیفی است و حکم حقوقی نیست، بنابراین یکی از آثار مالکیت مصرف بطور کلی (بصورت مطلق یا بصورت محدود) این است که اگر محدود است حش چیست؟ حش اینست که نیاز طبیعی تامین شود؟ یا اینکه حش میانگین اجتماعی است؟ و یا حش حداقل بهره وری اجتماعی است؟ کدامیک از اینها؟

آیا حق تصرف ناشی از مالکیت تا حد و مرز اتلاف و از میان بردن و بیهوده نابود کردن هم پیش میرود یا نه؟

مثال: اگر کسی یک درخت گلابی میکارد، رشد میکند، گلابی میدهد، پس مالک این گلابی ها میشود ولی گلابی را به حال خودش رها میکند تا از بین برود میگویند چرا اینکار را میکنی؟ میگوید مال خودم است میخواهم بگذارم از بین برود آیا واقعا مال خودش است و میخواهد بگذارد از بین برود، یک چنین مال او بودن یک چنین حق را به او میدهد یا نه؟ چه از نظر حقوقی چه از نظر اخلاقی. (ما در سیستم اقتصادی اسلام این نکته برایمان بسیار مهم است از این نکته غفلت نکنیم چون یک لطفا ورق بزنید

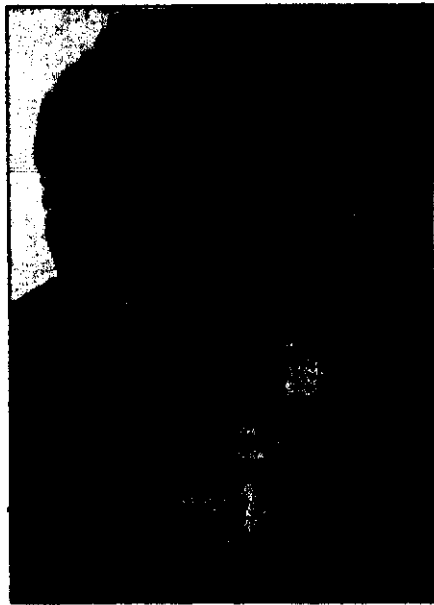
اگر مالکی بیاید و نخواهد ملك خودش را «اتلاف» کند ، این کار نوعی «اعراض تلفی» میشود و دیگران می توانند بروند و آنرا مصرف کنند.

حق مالکیتی که خداوند به انسان داده است، تا مرز اتلاف پیش نمیرود.

مسئله است و یک اصل در اقتصاد است! اصولا باید تکالیف اخلاقی تا چه حد ضامن اجرا داشته باشد؟ مالکیت گلایی به او اصولا این حق را نمیدهد بنابراین اگر دیگران بدانند که او میخواهد گلایی ها را به حال خود بگذارد تا بپوسد، میتوانند بروند و آن را تصرف و مصرف کنند؛ اینجا دو نظر میتواند باشد: ۱- گلایی ها ملک دهقانی است که درخت گلایی را کاشته است و حالا که مالک این گلایی هست، میتواند بخورد و میتواند آن را بحال خود بگذارد، تا بپوسد. اگر این کار دوم را کرد مرتکب بدترین نوع اسراف (تذیر) یعنی تلف کردن مال شده، و گناه کرده ولی با این که گناه کرد کسی نمیتواند بدون اجازه او و بدون مبادله یا بخشش برود و این گلایی ها را مصرف کند چون رابطه مالکیتی در این میان همچنان هست.

۲- مالکیت گلایی اصولا به او این حق را نمیدهد بنابراین اگر دیگران بدانند که او میخواهد گلایی ها را به حال خود بگذارد تا بپوسد میتوانند بروند و آن را مصرف کنند.

اینجا یک مسئله ظریف اجتماعی هست، مربوط به انسان و خردسازي انسان، که منجر به طرح این مسائل میشود. آیا انسان میتواند چیزی را که از راه تولید یا مانند آن بدست آورده، بپورده از بین ببرد (اتلاف) - به عبارت دیگر آیا حق تصرف ناشی از مالکیت شامل حق اتلاف نیز میشود؟ ظاهرا آنچه درباره منشاء مالکیت در منطق فطرت و جواز تصرف مالک در ملک خویش گفتیم، شامل حق اتلاف نمیشود ولی بهرحال متنوعیت اخلاقی و اجتماعی اتلاف در منطق سالم فطری، بسیار واضح است، یعنی ما اینطور بنظرمان میاید که از نظر منطقی اصولا منطق فطری به مالک حق اتلاف را نمیدهد، و حق تصرف تا مرز حق اتلاف پیش نمیرود. در منطق فطرت اینطور است. بطوریکه در اینجا این مالک که آمده است و میخواهد ملک خودش را اتلاف بکند این یک نوع اعراض تلقی میشود و دیگران میتوانند بروند و آن را مصرف کنند، بطوریکه بکلی از ملکیت او خارج میشود به محض اینکه کسی چیزی را که مالک است اتلاف کرد، خود بخود رابطه مالکیتش با آنچه از بین میرود، اینهمان چیزی است که گفته میشود اعراض یکی از عوامل سلب مالکیت است. و این نوعی اعراض است و نمیتواند بگوید من اعراض نکردم من میخواهم بگذارم تا از بین برود این را نمیشود، پذیرفت و این نوعی اعراض است. این شخص گناه کرده است، بخاطر اینکه آن حق مالکیتی که خداوند به او داده، تا مرز اتلاف پیش نمیرود، اصلا در ملک خداوند تصرف بیجا کرده است. مثلا یک کسی از بالای پشت بام لیوانی را میخواهد بیاندازد به قصد شکستن، یک شخص در طبقه دوم است می



ببند لیوانی را کس دیگری رها کرده تا بشکند (از دستش نیفتاده) پرت کرده تا بشکند آن شخص که در طبقه بین راه است لیوان را میگیرد حالا صاحب این لیوان کدامند؟ ما میتوانیم بگوئیم آن شخص اول که لیوان را پرت میکند تا بشکند اعراض کرده، و اعراض منشاء زوال مالکیت است و این یک بحث حقوقی است که در فقه هم مطرح است این کسی که از آن بالا خواسته است لیوان را بشکند، با این پرت کردن اصلا رابطه مالکیتش با لیوان قطع میشود و اگر قرار بود که این شخص حق داشت، شاهد تلف شدن مال خویش باشد باید رابطه مالکیت قطع نمیشد. اگر به صرف این عمل اصولا رابطه ملکیت قطع شده، معنایش اینست که دیگر در آن حق اتلاف نیست یعنی این هم گناه تکلیفی کرده، و هم یک امر حقوقی را از بین برده است. در رابطه با تصمیم و شروع به اقدام اتلاف دو مسئله مطرح است: یکی یک گناه تکلیفی و دیگری یک اثر حقوقی. و همان

بعضی از فقها بر این عقیده اند که اگر شخص چیزی را تولید کند و در آن زمان نیاز وزمینة انفاق واجب در جامعه نباشد مالک آن محسوب میشود، اما به محض اینکه زمینة انفاق واجب شد، دیگر مالک آن نیست.

موقع این اثر مالکیت او قطع میشود به طوریکه اگر فرد دیگری آمد و آن چیز را از تلف شدن نجات داد مالک آن چیز میشود.

- اگر کسی اعراض کرد از چیزی و دیگری رفت تصرف کرد و شخص اول پشیمان شد و خواست برگردد آیا میتوان از دست شخص دوم بگیرد یا نه؟ از نظر فطری حق مالکیت تا مرز حق اتلاف پیش نمیرود. چندی پیش در یکی از کشورهای که تولید خیلی زیاد دارند یعنی مکانیسم تولیدشان خیلی قوی است البته در

اینگونه جوامع، این وضع پیش میاید که مقداری از محصول را از بین میبرند برای اینکه بتوانند عرضه همان محصول را در بازار کمتر کنند و بفروشند یعنی حتی گاهی این مساله بصورت یک وسیله تنظیم مکانیسم اقتصادی تولید و مصرف، تولید و مبادله یا توزیع کالا مطرح میشود. شخصی میگفت: در یک روستائی در آمریکا یکسال درختهای هلو خیلی بر بار شدند و محصول زیادی دادند. کشاورزها باهم پیمان بستند که مثلا ۵۰٪ این هلوها را بچینند و بفروشند و ۵۰٪ دیگر را به حال خود بگذارند تا بریزد و بپوسد و برای زمین کود شود رعایت این پیمان را حتی از نظر اخلاقی بر خودشان لازم دانستند که اگر از این پیمان کسی تخلف میکرد، در وجدان اخلاقی کشاورزان آن روستا این آدم، مرتکب یک تخلف اخلاقی شده بود. از نظر تخلف از پیمانی که در تنظیم هزینه و درآمد آن روستاها موثر بود. این مسائل گاهی تا آنجا جلو میروند. البته در چنین مواردی ممکنست اصلا مطلب زیربنایی فکریش فرق بکند ولی مساله مهمی است.

بهره برداری از ملک

حالا مسئله یعنی در آثار مالکیت مساله «بهره برداری از ملک»، از مال بصورت سرمایه است. که یکی از اصلی ترین مسائل است. بهره برداری از مال یعنی چیزی که انسان از راه تولید از راههایی که سرمایه بهره برداری می کند، یکی از آن مسائل بنیادی است که با دقت آن را دنبال میکنیم.

تعریف سرمایه:

سرمایه عبارتست از مقدار ارزش مصرفی بدست آمده که میتواند کمکی برای بدست آوردن مقدار دیگری ارزش مصرفی باشد مثال: کشاورزی پنبه میکارد و از مزرعه خود ۵۰ کیلو پنبه بدست می آورد در فصل زمستان مقداری از این پنبه هارا بدست میرسد و به نخ تبدیل میکند و بعد نخ هارا به بقیه در صفحه ۷۹

اتفاق در...

قیمت بهتری میفروشد کشاورز در سال ۵۰ کیلو از پنبه هارا میتواند باریسندگی دستی به نخ تبدیل کند بنابراین ۴۵۰ کیلو پنبه ها دارد و ۵۰ کیلو نخ، با خود میگوید اگر بتوانم کاری کنم، که همه ۵۰۰ کیلو پنبه را در فصل زمستان به نخ تبدیل کنم، درآمد بیشتری خواهم داشت، با این انگیزه، اندیشه خلافتش بکار می افتد و چرخ نخ رسی را اختراع میکند سال بعد همین کشاورز باز پنبه میکارد و ۵۰۰ کیلو پنبه بدست می آورد ولی با کمک چرخ نخ رسی موفق میشود همه پنبه هارا به ریسمن تبدیل کند چه معجزه ای رخ داده؟ چرخ نخ رسی (مایه) افزایش تولید شده (سرمایه) آیا در این جریان هیچ چیز که

برخلاف معیارهای پذیرفته شده مالکیت در منطق فطرت باشد میبینید؟ در همین مثال دهقان خودش پنبه کاشته خودش پنبه چیده خودش اول نخ رسیده. (نخ رسیهائی که دوتا چوب را مثل بعلاوه (+) توی هم میکند بعد هم یک محور را از توی آن عبور میدهند و به وسیله آن میتابند تا ریسند این یک نوع نخ رسی است و یک نوع دیگر اینکه پنبه هارا میدهند دمش و این نخ تاییده میشود و یک نوع دیگر دوک ریسندگی و چرخ رسی درست میکند) بنابراین میشود صاحب یک وسیله جدید و وسیله ای که میزان بهره دهی همان مقدار کار ریسندگی را بالا میبرد و نتیجتا میزان تولید را بالا میبرد با کمک این وسیله

ارزشهای مصرفی بیشتری را میتواند تولید کند همه چیزش کار خودش است حتی دوک را هم خودش اختراع کرده است و با چوب و با امکاناتی که طبیعت در اختیارش قرار داده، با فکر خلاق و بلزوی توانمندی خودش موفق میشود که میزان تولید ارزش مصرفی را بالا ببرد. آیا در مالکیت این شخص نسبت به پنبه و بعد نسبت به نخ و نسبت به خود دوک با آن چرخ نخ رسی چوبی، کمترین تردیدی در ذهن پیدا میشود یا خیر؟ تا اینجا این شخص نه کار خلاف اخلاقی انجام داده است و نه کار خلاف حکم وضعی و حکم حقوقی

ادامه دارد

نقش جهاد...

مجروحین از بیمارستانهای صحرائی به شهر، رساندن مهمات به خطوط مقدم جهه، انتقال اسرا به پشت جبهه، تدارکات - غذا - چادرو... با هماهنگی تدارکات سپاه و بسیج، توزیع هدایای مردم که توسط جهاد جمع آوری شده بود.

همچنین بعد از اینکه منطقه آرام شد سمینار بازسازی مناطق جنگ زده روستائی تشکیل شد و تصمیم بر این شد زیارتگاه امامزاده عباس که ویران شده بود بازسازی شده و مورد استفاده قرار بگیرد و جهاد اصفهان نیز مرمت آنرا شروع و به پایان رساند کار فرهنگی اعزام تعداد ۱۲ نفر از برادران روحانی به همراه ۲۶۸ نفر از اعضای جهاد جهت کار تبلیغاتی و تدارکاتی، توزیع بیش از ده هزار جلد قرآن تهیه و تکثیر و توزیع نشریات مذهبی احکام شرع، جنگ و جهاد، ولایت فقیه به تعداد ۲۰ هزار نسخه تهیه و نصب ۱۳۰۰ عدد پرچم لاله الا الله و الله اکبر تهیه و نصب ۷۰۰ عدد پلاکارد و آرم جمهوری اسلامی و نصب در منطقه های آزاد شده از دیگر کارهای جهاد اصفهان است. امکانات جمع آوری شده توسط جهاد استان اصفهان:

۱- اعزام بیش از ۱۵۰ دستگاه آمبولانس، ۷ دستگاه وانت، ۱۴۰ دستگاه تریلی، ۱۳۰ دستگاه کمپرسی که همه بیمه جنگی شده اند (یعنی در صورت از بین رفتن ماشین یا یک ماشینی به صاحب آن تحویل میدهند و یا پولش میپردازند) ضمنا لازم به یادآوری است که تریلی ها و کامیونها اکثرا آورنده هدیه های مردم برای

رزمندگان در جبهه، بوده اند که بعد از جبهه مشغول فعالیت میشدند.

۲- مقدار ۱۱۰ الی ۱۵ میلیون تومان پول نقد توسط مراکز جهاد استان اصفهان برای جبهه جمع آوری گردید.

۳- تعداد زیادی گوسفند که زنده به منطقه برده شده بود.

جهاد استان بوشهر

فعالیت برادران جهاد سازندگی استان بوشهر مستقر در جبهه رقابیه در ارتباط با حمله فتح بشرح ذیل میباشد:

۱- احداث پنج کیلومتر جاده بین تنگه میشداغ و جزابه که این جاده دو منطقه مهم جبهه رقابیه و جزابه را بهم وصل نموده است.

۲- تعمیر و مرمت ۲۵ کیلومتر جاده قدس که در امتداد جاده میشداغ قرار گرفته و به جاده کربلا منتهی میگردد.

۳- چهار ساعت پس از شروع حمله، تکمیل امتداد جاده کربلا که تا انتهای قرارگاه فتح بوسيله برادران جهاد ستان احداث گردیده بود، توسط جهاد بوشهر شروع شد که ده کیلومتر آن احداث و شن ریزی آن بطور سریع ادامه دارد. همستا در حمله فتح سه نفر از برادران جهادگر بوشهر شهید شدند.

نقش جهاد سازندگی فارس

مختصری از فعالیتهای برادران جهادگر استان

فارس در عملیات فتح بشرح زیر میباشد. برادران جهادگر در قسمت تدارکات کارنگهداری و توزیع مواد غذایی خشکیار، گونی، پلاستیک و الوار جهت سنگر سازی را به عهده داشتند در قسمت خدمات برادران کار راه اندازی یک حمام و همچنین لوله کشی آب به بهداری ارتش و تعمیر منبع آب را انجام داده اند.

در قسمت فعالیتهای مهندسی برادران با ایجاد واحد سیار مکانیکی کار تعمیر وسایل موتوری را سرعتر انجام میدادند و از کارهای دیگر واحد مهندسی ایجاد خاکریز بوده است.

در ضمن برادران در امداد رسانی به مجروحین و تخلیه اسرا در خط مقدم جبهه شرکت داشته اند.

جهاد کردستان در فتح مبین

در اسفند ماه سال ۶۰ تعداد ۲ اکیپ از برادران جهاد سازندگی کردستان از شهرهای سنندج مریوان و قروه با تخصصهای مختلف و یک کمپرسی از کمکهای مردم و ۵ تن پلاستیک که جمع آوری شده بود به جبهه های جنوب اعزام شدند. این برادران در جبهه های پستان، جزابه و شوش مستقر گشته و به یاری رزمندگان اسلام پرداختند و در عملیات فتح المبین نیز شرکت جستند. از برادران اعزام شده به جبهه نبرد حق علیه باطل برادر داداشی مسئول کمیته آبرسانی جهاد سازندگی سنندج و برادر حسن قهرائی مسئول سابق جهاد سازندگی بانه که در تنگ جزابه به درجه رفیع شهادت نائل گشتند